

قدّوسیتّ خدا
درس ۱: اهمیت قدّوسیتّ
دکتر آر. سی. اسپرول

پدر ما و خدای پدر، وقتی ما که به موضوع شخصیت قدوس تو می‌پردازیم، می‌دانیم که داریم دست به کاری غیر ممکن می‌زنیم و حتی در این لحظه که بر زمین مقدست ایستاده ایم، زمینی که اگر رحمت و فیض پایدار تو نبود، زیر پای ما گشوده می‌شد و ما را به درون خود می‌بلعید و نابود میشدیم. امشب نه تنها خواهش میکنیم، بلکه تمنا داریم، که به ما دو چندان از فیض بی‌کرانت ببخشی. می‌خواهیم عطر معرفت خودت رو به ما هدیه بدی. و همانطور که در پی درک این چیزها هستیم که برای شناخت تو بسیار مهم هستند، خواهان حضور روح راستی که همانا روح‌القدس است می‌باشیم، که ما رو در این تلاش کمک کنه تا تو رو بشناسیم. در نام عیسی مسیح، دعا می‌کنیم و می‌طلبیم، آمین.

وقتی که دانش‌جوی سال آخر مدرسه‌ی الهیات پیتزبورگ بودم. یک روز عصر پاییزی بود و خیلی خوب یادمه که داشتم خودم توی کتاب‌خونه، به تنهایی مطالعه می‌کردم و کلی کتاب، جلوی من تلنبار شده بود. و همونطور که میدونید کتاب‌خونه‌ی یک مدرسه الهیات، مثل قبرستان، ساکت هست و صدایی از هیچ‌کس بلند نمی‌شه. و هیچ‌کس اجازه نداره که حتی صحبت و یا پچ‌پچ کنه! کاملاً ساکت است! اما ناگهان حواسم با زمزمه‌هایی پرت شد که بی اختیار از بین قفسه‌ها ی کتاب‌خونه شروع شدند و ناگهان، سروصدا بلند شد و مردم بلند شدن و شروع به هیاهو و جنب‌وجوش کردن و کل جو آنجا را بهم زدند و مردم میزها و صندلیهایشان را رها کردند و با سرعت به راهروهای آموزشگاه هجوم بردند و رفتن بیرون. من از همه‌جا بی‌خبر بودم. همون موقع یکی که فکر کنم خانمی بود، با صدای خیلی بلندی گفت: «رئیس جمهور رو ترور کردن!»

می‌شه تصوّر کرد این خبر، چه تأثیری روی زندگی روزمره‌ی مردم عادی می‌گذاره. دویدم بیرون و یک رادیو پیدا کردم و گوشم رو چسبوندم بهش. خبرها لحظه به لحظه به‌روز می‌شدند و یک گوینده می‌گفت رئیس‌جمهور کنده، به‌سختی زخمی شده و داره با مرگ دست و پنجه نرم میکنه و می‌جنگه، البته، سرانجام خبر رسید که رئیس‌جمهور، درگذشت. از اون لحظه به بعد و یا بهتر بگم، هفته‌ها و ماه‌های بعد از آن، فکر مردم آمریکا، درگیر این حادثه‌ی تلخ تاریخی بود که رئیس‌جمهور محبوب اونا رو از شون گرفت. بعداً یک کتابی هم در توصیف و تحسین کنده نوشته شد که عنوانش این بود: *جانی ما تو رو خوب نشناختیم*. و توجهات را به این واقعیت جلب کرد که هرچند دوران ریاست جمهوری اون خیلی کوتاه بود. اما دوستان عزیزم، حقیقت اینه که وقتی

رئیس جمهور، رهبر، پادشاه، یا نخست‌وزیر یک ملت می‌میره، یک آسیب روحی جدی به اونا وارد می‌شه.

خب، مشابه چنین اتفاقی که در آمریکا رخ داد، در اسرائیل هم تکرار شده است. در قرن هشتم پیش از میلاد، در اورشلیم، یک پسر جوان شانزده ساله، پادشاه اسراییل شد و بیش از پنجاه سال هم در اورشلیم سلطنت کرد. فکرش رو بکنین: بیش از نیم قرن! این شخص مشهورترین پادشاه یهود و یا مهم‌ترین پادشاه در تاریخ قوم یهود نبود؛ اما قطعاً یکی از ۵ نفر برتر بود. درست حدس زدین، نام این پادشاه، عزیا بود. کار برجسته ای که عزیا در طی حکومتش انجام داد این بود که اصلاحات روحانی مهمی برای قوم انجام داد، ولی در ذلت و با خفت، از دنیا رفت. مثل قهرمان یکی از داستان‌های شکسپیر که اواخر عمرش از معنویت و اخلاق، دور شد. بعد از مرگ عزیا، دیگه زندگی قوم یهود، زندگی روحانی و طراوت قوم یهود شدیداً رو به افول رفت و آنها روی آرامش و سعادت رو به خودش ندیدند و مشیت الهی هم این بود که چهار سال بعد از مرگ عزیا، شهر روم بنا شد و یک تغییر فرهنگی اتفاق افتاد که سرنوشت قوم یهود رو برای همیشه عوض کرد.

اما در بین گیرودارها و کشمکش‌های قوم اسرائیل، خدا مردی رو به خدمت مقدس نبوت، دعوت کرد و خیلی‌ها حتی اون رو یکی از بزرگ‌ترین پیامبرهای عهد عتیق می‌دونن. این شخص تنها یک فرد مذهبی نبود و بلکه به شخصه یک سیاست‌مدار هم بودش و همونطور که در طول خدمت نبوتش، با پادشاهان زیادی صحبت و دیدار کرد. او همان پیامبری بود که از قبل پیش‌گویی کرد که در چند قرن بعد، یک دختر باکره حامله خواهد شد، و از او پسری به دنیا میاد که نامش رو عمانوئیل خواهند گذاشت. او همان پیامبری بود که گفت یک روز در آینده، خادم خداوند خواهد آمد و او همه‌ی گناهان قوم خودش رو بر خودش می‌گیره و حمل می‌کنه. اسم این پیامبر و نبی، اشعیا نام داشت و در فصل ششم کتاب اشعیا، شرح دعوتش رو به خدمت و نقش او بعنوان یک نبی را می‌خونیم. اجازه بدین قسمت اول که به اسم او هم اشاره میکنه رو براتون بخونم.

در کتاب اشعیا فصل شش، آیه‌ی یک تا چهار، این‌طور می‌خونیم. آیه ۱: "در سالی که عزیا پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیكل از دامن‌های وی پر بود. و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هریک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و با دو پای‌های خود را می‌پوشانید و با دو پرواز می‌نمود. و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت: «قدوس قدوس قدوس یهوه صبايوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» و اساس آستانه از آواز او که صدا می‌زد می‌لرزید و خانه از دود پر شد."

در این بخش کوتاهی که خواندم، می‌خواهم توجه کنید که در همین چند آیه‌ی کوتاه، می‌شه فهمید که اشعیا این تجربه رو در سالی داره عنوان میکنه که عزیا پادشاه میمیره. ما دقیقاً نمی‌دونیم آنچه که رویا اشعیا هست و او دیده، در عالم خلسه و در معبد اورشلیم اتفاق افتاده و یا یک نگاه کوتاه به قدس‌الاقداص در آسمان بوده. من خودم، البته من خودم نظریه‌ی دومی رو ترجیح می‌دم، دلائلی وجود داره که اینجا نمی‌خواهم به آنها بپردازم، اما اطمینان دارم آن چه که اتفاق افتاد این بود که خدا خودش پرده رو کنار زده و نقابش رو از آسمان برداشته. مشابه همون چیزی که در آینده یوحنا در جزیره‌ی پطمس از آسمان می‌بینه، دقیقاً اشعیا هم تخت پادشاهی خدا رو در آسمان داره می‌بینه.

اگر به کتاب مقدس های خودتون نگاه کنید، به طور خاص در زبان انگلیسی اینطور نوشته شده: "در سالی که عزیا پادشاه درگذشت، خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع نشسته بود، و دامن ردایش معبد را پر ساخته بود." اگر با دقت به کتاب مقدس نگاه کنید، در زبان انگلیسی، این‌جا کلمه خداوند رو با حرف کوچیک نوشته. آیا درست دارم میگم؟ و اگر به دو آیه بعد که سرود سرافین هست، نگاه کنید، داره می‌گه: "قدوس، قدوس، قدوس است خداوند لشکرها." این‌جا خداوند رو با حرف بزرگ نوشته. آیا درست گفتم؟ تونستید اختلاف این ۲ تا کلمه را در این چند آیه ببینید؟ چند نفر از شما تا بحال به این موضوع توجه کرده بودید؟ این موضوع در ترجمه کتاب مقدس به زبان انگلیسی خیلی متداول هست. در واقع اشتباه مترجمین و یا اشتباه تایپی نیستش. بکله مترجمین می‌خوان توجه ما رو به موردی جلب کنن که کمی غیر معمول هستش. علت این تفاوت، اینه که کلمه ای که اینجا در متن انگلیسی برای واژه خداوند استفاده شده در واقعا از دو تا واژه‌ی متفاوت در زبان عبری، ترجمه شدن.

توی ترجمه‌ی انگلیسی هر جا واژه‌ی خداوند رو با حروف بزرگ دیدین، میتونید مطمئن باشین که آن کلمه از کلمه‌ی عبری ترجمه شده و بمعنی بیهوه هستش، یعنی همون نامی که خدا در بیابان مدیان بر موسی آشکار کرد و فرمود: "هستم آن‌که هستم!" با جرات میشه گفت که این نام اعظم و اقدس خداست که در عهد عتیق برای او استفاده میشود. اما واژه‌ی دیگری که برای کلمه خداوند در ابتدای اشعیا فصل ۶ نگاه کردیم، از یک واژه‌ی دیگر عبری گرفته شده، معنی ادون- ادونای هست. این عنوان، شاید بالاترین عنوان برای خداوند در عهد عتیق باشه. یک عنوان خیلی برتر برای خداست. در عهد عتیق، عنوان‌های زیادی برای خدا وجود داره، ولی این یکی از بهترین‌ها هست. یکی از نمونه‌های این عنوان‌ها، مزمور ۸ هست که می‌گه: ای خداوند (حروف بزرگ) خداوند ما (حروف کوچک)، چه پرشکوه است نام تو در سراسر جهان! اگر بخواهیم این واژه‌ها رو معنی کنیم، می‌تونیم بگیم: ای بیهوه ادونای ما! چه پرشکوه است نام تو در سراسر

جهان! در مزمور ۱۱۰ هم نوشته شده: "خداوند (حروف بزرگ) به خداوند (حروف کوچک) من گفت که به دست راست من بنشین." این عبارت عجیب عهد عتیق که داود به کار می‌برد، مثل اینه که یهوه داره با کس دیگری صحبت می‌کنه و عنوان ادونای رو برای سوم شخص، استفاده می‌کنه. این عنوان همیشه فقط مال خود خدا بوده. عزیزان، تصادفی نیست که بیش‌ترین ارجاعات عهد جدید، به مزمور ۱۱۰ هست که پولس می‌گه نامی به عیسی داده شده که برتر از هر نامی هست. و عنوان خداوند ادونای، نامی هست که تنها به خود خدا تعلق داره.

اما ترجمه کلمه ادونای به معنای حاکم مطلق هست، میتونید ببینید چه اتفاقی افتاده؟ پادشاه قوم مرده و زمانی رسیده که در سرزمین اسرائیل، قوم اسرائیل بلاتکلیف و سوگوار هستن. اشعیاء به نمایندگی از طرف قوم میاد و به بالا و آسمان نگاه می‌کنه و در آسمانی که به او اجازه شده تا ببیند، نه عزّیا، نه حزقیال و نه داود رو نمی‌بینه، بلکه تنها ادونای رو می‌بینه. حاکم مطلق را می‌بیند که تنها بر تخت سلطنت آسمانی نشسته. من شخصا اطمینان دارم، چیزی که اشعیاء داشت می‌دید، یک نگاه مختصر هست از قبل از اینکه مسیح در جسم به این جهان بیاد و اشعیاء داشت به تخت‌نشینی مسیح در جلال کامل خودش نگاه میکرد.

اشعیاء می‌گه: خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع نشسته بود. و دامن ردایش معبد را پر ساخته بود. "من خودم این عبارت رو خیلی دوست دارم، چون همانطور که میدونید، در ایام قدیم، لباس پادشاهان، ارزش و جایگاه اونا رو نشون می‌داد. رسوم و تشریفات متداول، عظمت لباس‌های اونا رو نشون می‌داد. اگر پادشاه لباسی از خز می‌پوشید خیلی باشکوه بود، و اگر لباسی از جنس پوست و یا برنگ سیاه می‌پوشید که خیلی پرشکوه تر بود. بعد لباس‌های پوست سمور هستن که درجه‌ی دوم و سوم قرار داشتن و آخر از همه لباس‌هایی از جنس کرباس بودن که کسانی می‌پوشیدن که جایگاه پایینی داشتن و باید در جاهای پایین در مجالس پادشاهان می‌نشستن.

یادم میاد یکی از اولین برنامه‌های بین‌المللی که از تلویزیون‌های آمریکا پخش شد، جشن تاج‌گذاری ملکه الیزابت بود. گزارش‌گران، شروع کردند خیلی مفصل از لباس بلند و زیبای ملکه الیزابت و تشریفات باشکوه جشن، صحبت می‌کردن که تنها انگلیسی‌ها میتونند چنین مجالسی داشته باشند. همینطور که ملکه داشت به سمت تخت پادشاهی در کلیسای وست‌مینستر نزدیک میشد و قبل از اینکه او به قصر باکینگهام بره، چندین پیش‌خدمت، دامن لباس ملکه رو از زمین بلند کرده بودن و حمل می‌کردن که وقتی ملکه داره حرکت می‌کنه، لباس او به زمین کشیده نشه، چون ادامه لباس ملکه خیلی بلند بود و روی زمین کشیده میشد.

ولی می‌بینین که اشعیاء داره چی می‌گه اینجا؟ وقتی که او داره در رویه پادشاه آسمانی رو می‌بینه، در واقع داره پادشاهی را می‌بینه که لباس اون در همه‌ی اطراف تخت پادشاهی‌اش قرار گرفته و تمام ضلع‌های معبد و راه ورودی اون پخش شده و همه‌ی ساختمان معبد را هم پر کرده بود. و آن چیزی که اشعیاء داره می‌بینه یک تجربه‌ی ملموس از شکوه و عظمت لباس پادشاهی هستش. بعد توضیح می‌ده که بالای تخت بیهوه و ادونای، فرشتگانی به نام سرافین بودن که هرکدوم، شش بال داشتن. این تنها اشاره به سرافین بعنوان مخلوقین در کل کتاب مقدس هست. بعضی‌ها تمایل دارن سرافین رو با کروبیان یکی بدونن، ولی به نظر من، چون که کتاب مقدس، بین اونا تمایز قائل شده، پس ما هم باید اونا رو از هم دیگه متفاوت بدونیم. اطلاعات ما نسبت به آنها خیلی کم هستش، جز اینکه فقط می‌دونیم که خدا اونا رو آفریده و بخشی از لشکر آسمانی هستن و آفریده شده اند تا شب و روز در حضور خدا، اونا خدمت و عبادت می‌کنن. پس وقتی آنچه که توصیف اشعیاء از اونا هست رو می‌خونیم می‌بینیم که داره می‌گه ظاهرشون عجیبه، چون شش بال دارن.

یک لحظه اجازه بدین، اینجا وایسیم تا من موضوعی را براتون بگم. وقتی که خدا خلقت را انجام داد، توانایی خدا در آفرینش، بی‌مانند هست. خدا از هیچ ماده‌ای برای آفرینش موجودات، استفاده نمی‌کنه. شاید به شوخی بشه گفت، خدا صرفه‌جویی می‌کنه! خدا هرچی آفریده، با محیط زندگی اون موجود، سازگار هست. برای ماهی‌ها آب‌شش و باله خلق کرده، چون توی آب دارن زندگی می‌کنن. برای پرندگان، بال و پر خلق کرده، چون دارن در هوا پرواز می‌کنن. و به همین طریق او فرشتگان رو هم طوری آفریده که وظیفه آنها این بوده که = خدا رو خدمت کنند، پس بنابراین باید ظاهرشون متناسب با محیط زندگی‌شون باشه. برای همین گفته شده که دو بال اضافه دارن. یعنی با دو بال، چهره‌ی خودشون رو می‌پوشونن. در موردش کمی فکر کنید؟ تصور کنین این فرشتگان در حضور بی‌واسطه‌ی خدا هستن و جلال خدا اونقدر درخشنده و گیرا هست که حتی فرشتگان هم مجبور هستن خودشون رو از نگاه مستقیم به چهره‌ی خدا، محافظت کنن.

آیا داستان کتاب خروج رو به یاد دارید؟ وقت خدا موسی رو دعوت کرد تا به نمایندگی از قوم به بالای کوه سینا بره و شریعت خدا رو دریافت کنه. میدونید که موسی به بالای کوه رفت در واقع در ابرها بالا رفت و به نوعی بلعید شد و ناپدید شدش. قوم اسرائیل، روزها منتظر شدن که موسی برگرده و بعد حیرت کردن و با استرس نگران شدن که چه اتفاقی برای رهبرشون اونجا افتاده. فکر می‌کردن آیا خشم خدا، موسی رو بلعیده از بین برده، همون طور که قورح و قومش، شورش کردن و از بین رفتند؟ آیا موسی زنده هست و برمی‌گرده؟ اگر برگرده، چه پیامی از طرف

خدا برای ما داره؟ بنابراین آنها با ترس و نگرانی، منتظر بازگشت موسی بودن. اما موسی در زمانی که در کوه بود، داشت با خدا صحبت می‌کرد. آیا صحبت های آنها را یادتون هست؟ با زبان و ادبیات امروزی شاید بشه گفت، موسی داشت اینطوری با خدا حرف می‌زد: «خدایا، چیزهای عظیمی در زندگی دیدم، تو به من بوته‌های شعله‌ور رو نشون دادی، بلایایی رو به من نشون دادی که با اونا مصریان رو از بین بردی، به یادم هست که تو دریا رو شکافتی که این مردم روی خشکی راه برن و از دریا بگذرن. دیدم که چطور بطور معجزه وار و خارج از درک ما، تو خوراکی‌های عالی از آسمان برای ای قوم گرسنه فرستادی. ولی الآن یک چیز بزرگتر می‌خوام، خدایا به من اجازه بده تا روی تو رو ببینم.» خدا هم پاسخ می‌ده: «موسی، تو به خوبی میدونی، تو کلام منو خوب میدونی که گفتم انسان نمی‌تونه منو ببینه و زنده بمونه. تو نمی‌تونی چهره‌ی منو ببینی. ولی یک کاری برات می‌کنم. یک شکاف کوچک در یک صخره درست می‌کنم، تو رو می‌گذارم توی اون شکاف و می‌پوشونم و خودم رد می‌شم و تو می‌تونی پشت منو ببینی،» در زبان عبری، عبارتی برای کلمه "پشت" به‌کار رفته که به‌معنای قفا هست. یعنی " ولی چهره‌ی من دیده نخواهد شد".

خدا خادم خودش رو در شکاف صخره می‌گذاره و اجازه می‌ده که جلالش عبور کنه. عزیزان، تصور کنین موسی در کسری از ثانیه، فقط میتونه بطور مختصر پشت بکنه و جلال خدا رو می‌بینه. یادتون میاد چه اتفاقی می‌افته؟ وقتی از کوه پایین اومد، مردم اونو از دور می‌بینن، به هیجان میان که رهبرشون برگشته و به‌طرفش هجوم میارن تا با موسی دیدار کنن. ولی نزدیک که می‌شه، اونا با وحشت ازش فرار می‌کنن و روی زمین می‌افتن و بهش التماس می‌کنن که: «موسی، صورتت رو ببوشون!» آنها نمی‌تونستن به هیچ وجه به چهره‌ی موسی نگاه کنن. اما چرا؟! چون صورت موسی اونقدر درخشان و نورانی شده بود که کسی نمی‌تونست بهش نگاه کنه و کور میشدند آنها داشتند چی میدیدند؟ دوستانم، کمی به این موضوع فکر کنین. این فقط یک بازتاب از جلال چهره‌ی خدا بود که انسان تونسته بود از پشت آنرا ببینه.

بنابر این فرشتگان هم باید چشمانشون رو از حضور خدا می‌پوشوند و باید با دو بال هم پاهای خودشون رو می‌پوشوند. کتاب مقدس، دلیل این کار رو توضیح نمیده که چرا سرافین بایستی پاهای خودشون را می‌پوشوند، ولی من میتونم حدس بزنم چونکه پای فرشتگان و انسان‌ها، سمبل مخلوق بودن اونا هستش و کتاب مقدس داره می‌گه که ما زمینی هستیم و از خاک زمین، سرشته شدیم و پاهای ما هم از خاک هست. یادتون هست وقتی خدا در بیابان مدیان موسی رو ملاقات کرد، بهش چی گفت؟ گفت: «موسی، کفش‌هایت را از پا بیرون بیاور، چون زمینی که بر آن ایستاده‌ای مقدس است.» خدا از موسی می‌خواه پاهاش رو برهنه کنه که نشانه‌ای از

مخلوق بودن هست و اینکه او تسلیم حضور مقدّس خدا هستش. پس به همین طریق، حتی فرشتگان هم باید به خاطر مخلوق بودنشون، خودشون رو بیوشون.

خانم‌ها و آقایان، شاید خیلی به تشریح ساختار سرافین پرداختم، اما واقعاً در این متن به آن توجه چندانی نشده است. به عقیده‌ی من آنچه که در این متن واقعاً مهم است، ساختار فرشتگان نیست. بلکه پیام آن‌ها است. گوش کنید کتاب مقدّس به ما چه می‌گوید: "که با دو بال پرواز می‌کردند، و هریک از آن‌ها به دیگری ندا در داده می‌گفت: "قدّوس، قدّوس، قدّوس است خداوند لشکرها. تمامی زمین از جلال او مملو است."

آن طرف ایستاده بودم و پیش از آغاز این سری از درسها، داشتم به این فکر میکردم که کسانی که این درسها را از طریق فیلم ویدیویی میبینند، یک چیزهایی که ما الان داریم را از دست خواهند داد. داشتم تماشا می‌کردم که یک گروه دارن با اشتیاق فراوان سرود قدیمی «قدّوس، قدّوس، قدّوس» می‌سرایند. و همانطور که شما داشتید آن را میخواندید من داشتم به شماها گوش میکردم. خیلی لذت بردم، عالی بود. هر وقت این سرود رو می‌شنوم، تمام بدنم می‌لرزه! شگفت‌انگیزه، این‌طور نیست؟ به فرشتگان فکر می‌کنم و همه‌ی اون کسانی که تاج‌های طلای خودشون رو در کنار دریای شیشه‌ای می‌ریزن و ما هم باید هرچیز با ارزش خودمون رو با شادی در پای اون قدّوس بریزیم. اینکه چطور این کلیسا با این سرود، شکوه و جلال خدا رو جشن می‌گیره. وقتی داشتم به سرود شما گوش می‌کردم، فکر کردم، این سرود، چه قدر زیباست، حالا فکرش رو بکنین که دسته‌ی بی‌شماری از فرشتگان، در حضور خدا، این سرود رو بخونن! اشعیا، چنین چیزی رو دید. لشکر آسمانی بالای تخت خدا باهم می‌سراییدن و پشت سر هم، به هم مرتباً می‌گفتن: "قدّوس، قدّوس، قدّوس است خداوند لشکرها. آسمان و زمین از جلال او آکنده است."

حالا دوستان عزیز، اجازه بدین عرض کنم که در این متن، چیزی هست که وقتی ما انگلیسی زبان‌ها بارها آن را خواندیم و هیچ‌وقت هم بهش توجهی نمی‌کنیم. این جا موضوع هستش که کاملاً مربوط به یهودیان هست. در زبان انگلیسی، وقتی می‌خواهیم توجه را به چیزی جلب کنیم که خیلی هم مهم هستش، و می‌خواهیم به آن تاکید کنیم، اگر بصورت متن باشه، روش‌های مختلفی به‌کار می‌بریم، مثلاً زیر واژه‌ای رو خط می‌کشیم، به صورت پررنگ می‌نویسیم یا اونو به صورت مایل و خمیده می‌نویسیم. شاید داخل گیومه یا کروشه قرار می‌دیم و شاید هم چندین علامت تعجب جلو اون واژه بگذاریم! خیلی وقت‌ها چنین جملاتی می‌بینم و می‌خونم، گاهی مردم، علامت تعجب رو جایی به‌کار می‌برن که اصلاً بهش نیازی نیست. حتی ویراستارهای من هم همین

کار را میکنند و من در نسخه‌های نهایی آنها را پیدا میکنم. آنها علامت تعجب را جایی قرار میدهند که اصلاً نیازی به استفاده از آن نیستش. باور کنین من معنا و کاربرد علامت تعجب رو میدونم، کاربرد اشتباهش، منو عصبی می‌کنه! اما خب، کاری هم نمی‌شه کرد.

یهودیان باستان هم همه‌ی این کارها رو در متن‌های مقدّس می‌کردن. خط کشیدن، مورب کردن، پررنگ کردن وغیره. اما یک کار دیگر هم برای تأکید بر اهمیت موضوعی که میخواستند توجهات به آن جمع بشه انجام می‌دادن. اونا از فن تکرار شفاهی، استفاده می‌کردن. مثلاً من فکر میکنم، پولس در رساله‌ای که به غلطیان نوشت، درباره‌ی خطرات انحراف از انجیلی که از پولس دریافت کرده بودن، هشدار می‌ده و به آنها می‌گه: "به شما می‌گویم که اگر کسی انجیلی دیگر به‌جز آنچه دریافت کرده‌اید به شما موعظه کند، حتی اگر فرشته‌ای از آسمان باشد *اناتیما* باد." *اناتیما* یعنی ملعون باد. این یک ادعای بسیار محکم و قوی هستش که به قلم پولس رسول نوشته شده. اما کار تاکیدش همین‌جا تموم نمی‌شه و در ادامه، فوراً می‌گه: "باز به شما می‌گویم که اگر کسی انجیلی دیگر جز آنچه دریافت کرده‌اید، به شما موعظه کند، *اناتیما* باد."

عیسی هم خیلی دوست داشت از این روش تکرار کردن، برای انتقال منظورش استفاده کنه. حتماً می‌دونید که عیسی یک معلم یهودی بود. یعنی اینکه اون، الهی‌دان بود و کسانی را داشت که به آنها شاگردان گفته میشدند، آنها خیلی زیاد بودند. در واقع دانش آموزانی بودند که در مدرسه عیسی داشتن از او یاد میگرفتند. عیسی یک معلم یهودی دوره‌گرد بود. یعنی مکان ثابتی نداشت و هر جا می‌رفت و تعلیم می‌داد و شاگردانش دنبالش می‌رفتند. وقتی عیسی می‌گفت: «مرا پیروی کن»، دقیقاً منظورش این بود که: «پشت سر من راه برو». شیوه‌ی کارش این بود که تعالیمش رو از حفظ می‌گفت. مثلاً وقتی در راه عموآس بود یا جای دیگری می‌رفت، درس می‌داد و شاگردانش پشت سرش راه می‌رفتند و چیزهایی رو که عیسی می‌فرمود، یاد می‌گرفتند و به‌یاد می‌سپردند.

دوستان عزیزم، هر تعلیمی که از دهان عیسی خارج میشد، اهمیت بسیار زیادی داشت. اما چیزهایی هم بودند که خداوند ما برای جلب توجه نسبت به آنها، زمان زیادی صرف می‌کرد و هر وقت به نکته‌ای می‌رسید که می‌خواست مطمئن بشه شاگردانش هرگز چیزی رو از قلم نمی‌اندازن، تعلیمش رو با دو کلمه آغاز می‌کرد. در یک ترجمه می‌گه: «آمین آمین، به شما می‌گویم»، یک ترجمه می‌گه: «هرآینه، هرآینه...» حتماً با این واژه‌ها آشنا هستین و آنها را تشخیص دادید. این واژه مستقیماً وارد زبان انگلیسی شده و مردم هم می‌گن آمین. وقتی معلم، چیزی رو تعلیم می‌ده و یا یک واعظ موعظه‌ای را انجام می‌ده، در واقع مردم با این کلمه،

حرفش رو تأیید می‌کردن و منظورشون این بود که: «درست است، ما به چیزی که تو می‌گویی، باور و ایمان داریم.» ولی عیسی منتظر و نیازمند تأیید شاگردانش نبود. موعظه‌هاش رو با گفتن: «آمین، آمین...» آغاز می‌کرد. مثل اینکه که بگیم یک ناخدا وارد اتاق مخابرات رادیویی کشتی خودش بشه و بگه: «به گوش باشید، ناخدا صحبت می‌کند...» وقتی عیسی اون واژه رو تکرار می‌کنه، در واقع داره زیر آنها خط میکشه که اون داره بر اهمیت اون موضوع، تأکید می‌کنه.

خواهران و برادران گرامی، در کتاب مقدس، تنها یک صفت هست که سه‌بار پشت سر هم تکرار شده. تنها یک صفت خدای قادر مطلق هست که در قالب صفت تفضیلی یا صفت برترین از دهان فرشتگان اعلان می‌شه. اون‌جا کتاب مقدس، فقط نمی‌گه: خدا قدوس هست یا حتی قدوس و قدوس هست، بلکه می‌گه که خدا قدوس، قدوس و قدوس هست. کتاب مقدس به ما نمی‌گه خدا رحمت، رحمت، رحمت یا محبت، محبت، محبت یا عدالت، عدالت، عدالت است یا غضب، غضب، غضب هست، اگرچه همه‌ی اینها هست، اما او قدوس، قدوس، قدوس هست. این یک جنبه از خداست که ماهیت حقیقی اونو را نشون می‌ده. و زمانی‌که این ماهیت بر اشعیاء آشکار می‌شه و سرافین این صفت خدا رو می‌سرایند، پایه‌های معبد شروع به لرزیدن می‌کنن. آیا توجه می‌کنین؟ اجزاء بدون جان و بدون شعور جهان که چنین از تجلی حضور قدوس خدا به‌لرزه درمیان، چه‌طور ما که به شباهت خدای زنده و قدوس آفریده شدیم، می‌تونیم در برابر اون شکوه و اون قدوسیّت، بی‌تفاوت و بی‌احساس باشیم؟ تنها خدا قدوس هست و من در این سری از درس‌ها می‌خوام توضیح بدم که قدوسیّت چه معنایی داره و واکنش اشعیاء و در طول تاریخ انسان‌های دیگه وقتی قدوسیّت خدا نمایان می‌شد، چی بوده.

در پایان، بیابین باهم دعا کنیم.

پدر آسمانی خوش‌حالیم که در این دنیای ناپاک، چیزی و یا کسی هست که نه‌تنها تاحدی، بلکه تماماً قدوس، قدوس، قدوس هست. تمنا می‌کنیم اون شادی که سرافین از دونستن و لمس این حقیقت داشتن، در دل ما هم بریزی. در نام عیسی دعا می‌کنیم. آمین.